

نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی

دکتر حسین خسروی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شهر کرد

چکیده

«خورشید» به عنوان یک موضوع همیشه مورد توجه شاعران بوده است. در دوره آغازین شعر فارسی توصیفاتى که از خورشید ارائه شده است، تنها جنبه تصویرسازی دارد. در سده‌های ششم و هفتم، خاقانی، عطار و مولانا بیش از دیگران به خورشید توجه نشان داده‌اند. سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷ ه. ق) - فیلسوف شهید و شهیر ایرانی - در آثار خود پی‌درپی از تمثیلاتی استفاده کرده که حضور خورشید در آنها از نظر بسامد قابل توجه است. این حضور چنان قوی، پررنگ و گسترده است که می‌توان خورشید را پایه تمثیلات و حتی تفکر او به‌شمار آورد.

در هفت قصه از مجموعه قصه‌های ده‌گانه کتاب لغت موران، خورشید نقشی محوری و اصلی دارد و حضور آن در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن، شالوده قصه به‌هم می‌ریزد. این نقش‌آفرینی خورشید از تفکر فلسفی و اندیشه‌های اشراقی سهروردی مایه می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: سهروردی، خورشید، اشراق، نماد، لغت موران.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱/۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۱/۳۰

Email: h_khosravi2327@yahoo.com

مقدمه

توجه به خورشید و معادل های آن مانند آفتاب، مهر و شمس کمابیش در بیشتر آثار ادبی دیده می‌شود. در اشعار خاقانی، عطار، مولانا و حافظ اشارات خورشیدی به اندازه‌ای فراوان است که بعضی محققان این اشعار و اشارات را به آیین میترا ربط داده‌اند و برخی از این شاعران را دارای گرایش‌های مهری دانسته‌اند. (کزازی ۱۳۶۸: ۱۰۳)

این‌گونه نظرات اگر چه ممکن است کمی با افراط همراه باشد و با تردید شنیده شود، اما به هر حال درباره آنها جای تأمل و تعمق هست و چنانچه پژوهشی در این زمینه انجام شود، بهتر آن است که نقش خورشید و تعبیر مربوط به آن در نظام فکری و سبک شخصی شاعران خورشیدگرا و در کلیت آثار آنان و نه تنها در تفسیر یک بیت یا مصراع، بررسی و تبیین شود.

در این بررسی‌ها - اگر انجام شود - محیط جغرافیایی شاعر، تفکر، مذهب، خانواده، اخلاقیات و مسائلی از این دست باید محل توجه باشد. برای مثال آیا توجه خاقانی به خورشید و صبح از زندگی او در سرزمین سرد قفقاز ناشی می‌شود؟ آیا او بین مسیح و خورشید رابطه‌ای می‌بیند؟ آیا سپیده‌ستایی و خورشیدخواهی او حاصل شب زنده‌داری‌های عابدانه اوست؟ آیا او صبح را به خاطر صبح دوست دارد؟

پاسخ به این پرسش‌ها، که بسیار بیشتر تواند بود اگر در مجموعه آثار و بوطیقای یک شاعر یا نویسنده تعمیم یابد و تصدیق شود، در آن صورت قابلیت استنتاج خواهد داشت.

در شعر سده‌های چهارم و پنجم هجری، توصیفات از خورشید به چشم می‌خورد که به باورهای دینی و جهان‌بینی شاعران ارتباطی ندارد و تنها کوشش‌هایی است که برای انتقال تجربه‌های حسی شاعر در قالب تصویر انجام

س ۵-ش ۱۵ - تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروری / ۸۵
شده است. شعر آن دوران می‌کوشد بدون دخالت دادن مسایل وجدانی و عاطفی،
تصاویری دقیق از طبیعت زندگی و زندگی طبیعت ثبت کند و در اختیار دیگران
قرار دهد. به ابیات زیر بنگرید:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می‌شتافت
نیمروزان بر سر ما برگذشت چون به خاور شد ز ما نادید گشت
(رودکی ۱۳۸۲: ۴۷)

از خراسان بردمد طاووس‌وش سوی خاور می‌شتابد شاد و کش
(همان: ۴۹)

در این ابیات، رودکی در تشبیهی حسی، مهر را در گذارش از مشرق به مغرب
به طاووسی مانند کرده است که با کمال زیبایی، جلوه‌گری، آهستگی و وقار در
آسمان پرواز می‌کند. شاعر در ماورای این تشبیه امری ثانوی را دنبال نمی‌کند و
هدفش از ساخت تصویر، خود تصویر است؛ یعنی قصد دارد - تنها و تنها -
تصویری از دنیای خارج از ذهن ارائه کند؛ فارغ از آن که بخواهد احساسی از
شادی، غم، یأس، امیدواری، افسردگی، نشاط، عشق‌ورزی و یا کینه‌توزی به
خواننده منتقل کند و همچنین است بیشتر تصاویری که از طبیعت و از جمله
طلوع و غروب خورشید در شعر سبک خراسانی و به ویژه شعر منوچهری دیده
می‌شود. (شفیعی کدکنی ۱۳۶۶: ۴۰۵). البته در این جا استثنایی هم وجود دارد. ناصر
خسرو خلاف شاعران هم‌عهد خویش، شعرش را بستری برای بیان اندیشه‌های
دینی و حکمی قرار داده است. او در یکی از قصاید معدودی که در وصف
طبیعت سروده است، چنین تصاویری ارائه می‌دهد:

آمد بهار و نوبت سرما شد و این سالخورده گیتی برنا شد...
چون عمرو عاص پیش علی، دی مه پیش بهار عاجز و رسوا شد
معزول گشت زاغ چنین، زیرا چون دشمن نییره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی بر جامه سیاهش پیدا شد
خورشید، فاطمی شد و با قوت برگشت و از نشیب به بالا شد
تا نور او چو خنجر حیدر شد گلبن قوی چو دلدل شهبها شد

خورشید چون به معدن عدل آمد با فصل زمهریر معادا شد
 افزون گرفت روز چو دین، و شب ناقص چو کفر و تیره چو سودا شد
 اهل نفاق گشت شب تیره رخشنده روز از اهل تولا شد
 (ناصر خسرو ۱۳۸۶: ۱۹۳)

ناصر خسرو در ابیات بالا خورشید را در هنگام اعتدال ربیعی و ورود به برج حمل، مشبه به قرار می‌دهد برای فاطمیان که به زعم وی کارشان روزبه‌روز بالا می‌گیرد و زاغ را نیز همچون خلیفه سیاه‌جامه، مظهر کفر و نفاق می‌انگارد. او همچنین شب را به منافقان و روز را به شیعیان تشبیه کرده است.

در قرن ششم، در شعر دو تن از شاعران برجسته این دوره به ناگهان اشارات خورشیدی از نظر بسامد رشد چشمگیری یافته است؛ خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ ه. ق) و عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸ ه. ق).

خاقانی آن‌قدر از صبح و آفتاب سخن گفته که به شاعر صبح مشهور شده است. از صد و سی و دو قصیده بلند او، چهل قصیده یعنی نزدیک به یک‌سوم این قصاید با وصف صبح و طلوع خورشید آغاز می‌شود و یا لاقلاً واژه صبح و آفتاب را در مطلع خود دارد. از شانزده ترکیب‌بند، نه تای آنها با توصیف صبح و خورشید شروع شده است (بیش از پنجاه). در بعضی موارد وصف آفتاب و صبح جای تغزل را در قصاید و ترکیب‌بندهایش گرفته است. او با آفتاب و صبح مغالزه می‌کند. در *تحفه‌العراقین* بارها به مخاطبه، با آفتاب سخن می‌گوید؛ او را می‌ستاید، به او شکوه و از او گلایه می‌کند. با او قهر و آشتی و راز و نیاز و ناز و نیاز دارد. حتی در نامه‌هایش هم خورشید را رها نمی‌کند. این توصیف را بخوانید:

...کیوتر این نامه، هم آفتاب بهتر که کیوتر زرین‌بال است. صد هزار خرمن ارزن ریزه- که ذرات می‌گویند- زیر زرین‌بال دارد. هر ماه به برخی وقوف سازد و در هواء عالم طیران کند، معلق زند، آب شور از دریا به منقار بالا می‌کشد، دانه زرد از سر منقار بر زمین ریزد...

(خاقانی ۱۳۶۲: ۲۲۰)

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروری / ۸۷
در آثار عطار، دو واژه پادشاه و خورشید به تکرار در نقش نماد به کار رفته‌اند
و مفاهیمی چون خداوند و اولیای الهی را نمایندگی می‌کنند. در *منطق الطیر* بارها
از سایه‌هایی سخن می‌رود که در پرتو خورشید محو می‌شوند یا ذراتی که به
سوی آن در حرکتند. محو شدن سایه در خورشید، نماد فنا شدن سالک در نور
الهی است:

محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد، والسلام
(عطار ۱۳۶۸: ۲۳۶)

موتیو «گم شدن سایه در خورشید» در غزلیات عطار نیز بسامد بالایی دارد و
به‌طور کل حضور خورشید و پادشاه در مثنوی‌های عطار و غزل-داستان‌های او
آن‌قدر فراگیر و جدی است که خود بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد.

قرن هفتم اوج تجلی و درخشش خورشید در شعر فارسی است. این بار
خورشید در کلام مولانا و از مشرق مثنوی و غزلیات شمس می‌درخشد. واژه‌های
«شمس»، «شاه» و «شیر» در سمبولیسم مولوی اهمیت خاصی دارند. این سه
«شین»، بیشترین سلسله‌تداعی معانی را در مثنوی پدید می‌آورند و مولوی
آرمانی‌ترین چهره‌ها را در هیأت آنان می‌بیند و می‌نمایاند. خورشید در اشعار
مولانا حوزه معنایی گسترده‌تر و متنوع‌تری را نیز به خود اختصاص داده است
یعنی ممکن است این واژه در چندین مفهوم نمادین به کار رود.

نقش خورشید در تمثیلات سهروردی

شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی مکنی به ابوالفتوح و
معروف به شیخ مقتول و شیخ شهید در سال ۵۴۹ هجری قمری در سهرورد از
توابع زنجان به دنیا آمد و در سال ۵۸۷ در شهر حلب به اتهام الحاد زندانی و
سپس کشته شد. او احیاکننده و به کمال رساننده حکمت اشراق بود.

بعضی از مهم‌ترین آثار وی از این قرار است: ۱- کتاب تلویحات ۲- کتاب

المشارع والمطارحات ۳- حکمة الاشراق ۴- قصه الغربة الغربيه ۵- آواز پر جبرئیل
 ۶- رساله العشق ۷- لغت موران ۸- صغیر سیمرغ ۹- روزی با جماعت صوفیان
 ۱۰- عقل سرخ ۱۱- رساله فی حالة الطفولیه ۱۲- مطارات ۱۳- ترجمه رساله الطیر
 ابن سینا ۱۴- هیاکل النوریه ۱۵- الالواح العمادیه ۱۶- پرتونامه
 ۱۷- طوارق الانوار ۱۸- لوامع الانوار ۱۹- المبدأ و المعاد ۲۰- البارقات الالهیه.

در این نوشتار سعی ما بر آن است که نقش خورشید را در ساختار چند قصه از تمثیلات سهروردی در رساله لغت موران بررسی و تبیین کنیم. در قصه‌های کتاب لغت موران (که خلاصه آنها در پی خواهد آمد) حضور خورشید تصادفی و یا تشریفاتی نیست و از آن به عنوان ابزاری برای ساخت تصویر و تزئین قصه استفاده نشده، بلکه خورشید شخصیت اصلی نمایش است و حضور او در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن شالوده قصه به هم می‌ریزد.

وجود این نقش در ساختار بیشتر تمثیلات و ایفای نقش محوری به‌وسیله خورشید، حضور آن را در قصه‌های سهروردی امری جدی، پرسش‌خیز و تا حدی پاسخ‌گیز نشان می‌دهد. برای رسیدن به شناختی همه جانبه که بتوان از آن نتیجه‌گیری و بر اساس آن اظهار نظر قطعی کرد، چند قصه را بررسی می‌کنیم.

رساله لغت موران یکی از آثار مشهور سهروردی است که بنا به تصریح خود او، آن را به درخواست یکی از دوستانش نوشته است. این اثر شامل یک مقدمه کوتاه و ده قصه است. در این اثر مجموعاً ده تمثیل آورده شده که در هفت قصه، خورشید نقش اصلی و اساسی دارد و در سه قصه دیگر، پادشاه جای خورشید را گرفته است.

قصه اول:

چند مور با مشاهده شب‌نم در این بحث وارد می‌شوند که اصل آن زمینی است یا دریایی. موری متصرف در میان ایشان بود، گفت: صبر کنید تا معلوم شود این قطره به کدام جانب میل دارد. چون هر چیزی را به اصل آن کششی هست و به

قاعده «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَسْلِهِ» برای پیوستن به اصل خود اشتیاق دارد.

موران در این بودند که آفتاب گرم شد و شبنم از هیاکل نباتی آهنگ بالا کرد. موران را معلوم گشت که از زمین نیست، چون از هوا بود با هوا رفت ... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ ... وَإِنِ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَهَيِّئِينَ ... إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... (سهروردی ۱۳۷۴: ۸)

قصه دوم:

پرنده‌ای بر روی آب بازی می‌کرد. لاک‌پشت‌ها با دیدن او در این بحث وارد شدند که «آیا این شکل مطبوع آبی است یا هوایی؟» بین آنها اختلاف ایجاد شد. دست آخر قرار شد صبر کنند تا حال او معلوم شود.

ناگاه بادی سخت برآمد و آب را به هم آورد. مرغک در اوج نشست... حاکم گفت سخن ابوطالب مکی... نشنیده‌اید که در حق پیغمبر می‌گوید در باب وجد و خوف: إِذَا أَلْبَسَهُ اللَّهُ، أزال ترتیب العقلِ وَرَفَعَ عَنْهُ كَوْنَهُ وَالمكان. در حال وجد مکان از پیغمبر - علیه السلام - برمی‌داشتند. (همان: ۹)

قصه چهارم:

جام گیتی نما کیخسرو را بود. وقتی می‌خواست از امور غیبی آگاه شود، هنگامی که آفتاب در استوا بود، جام را در برابر آن می‌گرفت، چون ضوء اکبر بر آن می‌آمد، همه سطور و نقوش عیناً در آن ظاهر می‌شد ... وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ. (همان: ۱۱)

قصه ششم:

چند خفاش با حربا (آفتاب پرست) مشاجره پیدا کردند. خفاشان تصمیم گرفتند که بر حربا شیبخون بزنند و او را اسیر خود سازند. آنان در فرصتی مناسب بر حربا یورش بردند و او را در کاشانه خود محبوس کردند. سپس بر قتل او همداستان شدند و در مورد نحوه کشتن مشاورت کردند. سرانجام بدین نتیجه رسیدند که هیچ عذابی بدتر و سخت‌تر از مشاهده خورشید نیست. چون آفتاب در آمد او را از خانه خود به در انداختند تا به شعاع آفتاب معذب

شود و آن تعذیب، احیاء او بود. وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. (سهروردی ۱۳۷۴ ب: ۱۳-۱۵)
قصه هفتم:

هدهد که به تیزبینی مشهور است از اتفاق به آشیانه بومان (که روزگورند) می‌افتد. شب را می‌ماند و صبح عازم حرکت می‌شود. بومان او را بدعت‌آور می‌خوانند چون می‌خواهد در روز حرکت کند.

گفتند: مگر دیوانه‌ای؟ در روز ظلمانی که آفتاب مظلوم برآید کسی چون بیند؟ گفت به عکس افتاده است شما را. همه انوار جهان طفیل نور خورشید است»

و همه روشنان از او کسب نور می‌کنند... بومان چون این سخن شنیدند:

حالی فریاد برآوردند و... یکدیگر را گفتند: این مرغ مبتدع است و در روز ... دم بینایی می‌زند.

با منقار و چنگال به جان او افتادند و گفتند اگر از حرف و عقیده خود باز نگردی، تو را می‌کشیم ...

هدهد بدانست که در میان بومان افساء سر ربوبیت کفر است. (همان: ۱۶-۱۷)

قصه نهم:

ادریس از ماه پرسید که چرا نور تو گاهی کم می‌شود و گاهی زیاد؟

گفت بدان که... مرا هیچ نوری نیست. ولیکن وقتی در مقابله آفتاب باشم ... از نور او مثالی در آینه جرم من ... ظاهر شود.

اگر تقدیراً آینه را چشم بودی و در آن هنگام که در برابر آفتاب است در خود نگرستی -

اگر چه آهن است - انا الشمس گفتم؛ زیرا در خود آفتاب نمی‌بیند. اگر انا الحقی گوید

یا سبحانی ما اعظم شأنی، عذر او را قبول واجب باشد. (همان: ۲۱)

قصه دهم:

ابلهی چراغ پیش آفتاب داشت و گفت: مادر! آفتاب چراغ ما را ناپدید می‌کند.

گفت: چون چراغ را از خانه بیرون نهدی، نور آن در برابر نور خورشید ناپدید

شود. ... كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ. (همان: ۲۳)

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروری / ۹۱
در هفت قصه‌ای که خورشید در آنها نقش دارد، هسته اصلی داستان چنین
است:

- * در قصه اول آفتاب قطرات شبنم را به سوی خود جذب می‌کند.
- * در قصه دوم پرنده به سوی آسمان (خورشید) پرواز می‌کند.
- * در قصه چهارم آفتاب نقوش و تصاویر را در جام گیتی نما ظاهر می‌سازد.
- * در ششمین قصه حربا مجذوب نور خورشید می‌شود.
- * در قصه هفتم هدهد مشتاق نور خورشید است.
- * در قصه نهم ماه از مقابله آفتاب سخن می‌گوید و این که نور خود را از آن
می‌گیرد.

* در قصه دهم نور چراغ در برابر نور آفتاب ناپدید می‌شود.
در هفت قصه از ده قصه یاد شده، هسته اصلی داستان، قرار گرفتن یک شیء
یا شخص در برابر خورشید و بهره‌مندی از اشراقات آن است. این شخصیت‌ها
ممثل یا نماد سالک هستند و خورشید نماد حضرت حق است. نویسنده در تمام
این قصه‌ها کلیدی قرار داده است تا خواننده در پایان هر قصه به سرعت از معنای
ظاهری نماد به مفهوم مجازی آن برسد و به عبارتی معنای مجازی را در کنار
معنای حقیقی دریابد. این کلید واژه‌ها چنین‌اند:

- در قصه اول، آیه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ».
- در قصه دوم، عبارت «إِذَا أَلْبَسَهُ اللَّهُ أَزَالَ تَرْتِيبَ الْعَقْلِ وَ رَفَعَ عَنْهُ الْكُونَ وَ
الْمَكَانَ» درباره پیامبر اکرم (ص).
- در قصه چهارم، آیه «أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ».
- در قصه ششم، فیض بردن حربا از نور خورشید به آیه «و لا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتاً...» ارتباط داده شده است.
- در قصه هفتم، جمله «هدهد بدانست که افشای سر ربوبیت کفر است».

در قصه نهم: انا الحق.

در قصه دهم: کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام.

برای روشن تر شدن موضوع یک بار دیگر ساختار قصه‌های ده‌گانه را (در

رساله لغت موران) مرور می‌کنیم:

قصه اول:	شبنم	←	خورشید	←	يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ
قصه دوم:	پرنده	←	آسمان(خورشید)	←	اِذَا الْبَسَتْهُ اللهُ ...
قصه سوم:	عندليب	←	پادشاه(سلیمان)	←	فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ
قصه چهارم:	جام جهان‌نما	←	خورشید	←	وَإِذْ نَتَّيْنَا لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ
قصه پنجم:	جن	←	پادشاه	←	وَإِشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
قصه ششم:	حربا	←	خورشید	←	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...
قصه هفتم:	هدهد	←	خورشید	←	سِرِّ رَبُّوبِيَّتِ
قصه هشتم:	طاووس	←	پادشاه	←	إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ
قصه نهم:	ماه	←	خورشید	←	أَنَا الْحَقُّ
قصه دهم:	چراغ	←	خورشید	←	وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ

چنان‌که دیدیم سهروردی در هفت قصه خورشید را در نقش نماد قرار داده

است؛ اما او در دو اثر دیگر خود، عقل سرخ و صغیر سیمرغ، در چرخشی عجیب،

خورشید را به یکی از معانی نماد تبدیل کرده است. در رساله عقل سرخ، واژه

سیمرغ در نقش نماد به کار رفته است و یکی از معانی چندگانه آن- و بارزترین

آنها- خورشید است:

گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد سیمرغ از آشیان خود به درآمد و پر بر زمین

بازگستراند، از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین. (سهروردی ۱۳۸۰: ۲۳۲)

[مادر زال] چون به صحرا شد، فرزند را دید زنده و سیمرغ وی را زیر پر گرفته ... (همان:

۲۳۳)

چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهدم شد. (همان: ۲۳۳)

سیمرغ گفت: زال در نظر طوبی به دنیا آمد. ما نگذاشتیم که هلاک شود. آهو بره شب

وی را پرورش می‌کرد و شیر می‌داد و به روز خود مَشَّز زیر پر می‌داشتم. (همان: ۲۳۳)

و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در

آن آینه نگرد خیره شود. (همان: ۲۳۴)

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی / ۹۳
اسفندیار را لازم بود در پیش رستم آمدن. چون نزدیک رسید، پرتو سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد. از جوشن و آینه عکس بر دیده اسفندیار آمد. چشمش خیره شد، هیچ نمی‌دید.
(سهروردی ۱۳۸۰: ۲۳۴)

پنداری آن دو پاره گز که حکایت کنند دو پر سیمرغ بود. (همان: ۲۳۴)
در رساله صفیر سیمرغ ذکر «سیمرغ» با تعاریف و توصیفات همراه است که
این توصیفات در بیشتر موارد، ذهن را متوجه خورشید می‌سازد:

... و این رساله موسوم است به صفیر سیمرغ؛ و زبانی ندارد که در پیش مقدمه یاد کنیم از
احوال این سیمرغ و مستقر او:

روشن‌روانان چنان نموده‌اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگوید
و به منقار پر و بال خود برکند و قصد کوه قاف کند. سایه کوه قاف بر او افتد در مقدار
هزار سال این زمان ... در این مدت سیمرغی شود که صفیر^(۱) او خفتگان را بیدار کند و
نشیمن او در کوه قاف است. صفیر او به همه می‌رسد ولیکن مستمع کم دارد. همه با وی‌اند
و بیشتر بی وی‌اند.

با مایی و با ما نیی جانی، از آن پیدا نیی

و بیماری که رهین علت استسقا باشند و یا گرفتار دق، سایه او علاج ایشان است و مرض
را سود دارد. و رنگ‌های مختلف را زایل کند. و این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و بپرد
بی‌پر و نزدیک شود بی‌قطع اماکن.^(۲)

و همه نقش‌های ما در اوست و او خود رنگ ندارد،^(۳) و مشرق است آشیان او و مغرب از
او خالی نه.^(۴) همه از او مشغول و او همه فارق. همه از او پر و او از همه تهی.^(۵)
همه علوم از صفیر این سیمرغ است ... و سازهای عجیب مثل ارغنون و غیر آن از صدا و
رنات او بیرون آورده‌اند....

و غذای این سیمرغ آتش است^(۶) و هر که پری از آن او بر پهلوی راست بندد، بر آتش
بگذرد و از حرق ایمن بود. و نسیم صبا از نفس اوست؛ از برای این عاشقان راز دل و
اسرار ضمائر با او گویند. (همان: ۳۱۵)

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا سهروردی خورشید را در چنین جایگاهی

قرار داده و چرا در آثار او این قدر به خورشید و انوار آن توجه شده است؟

در پاسخ به این پرسش ابتدا باید به معنا و مفهوم اشراق و حکمت اشراق

پرداخت. در فرهنگ‌ها معانی چندگانه‌ای برای اشراق ذکر شده است از جمله:
الف- تابیدن، تافتن، درخشیدن ب- روشن کردن ج- تابش، درخشش؛
اما معانی گوناگون حکمت اشراق:

۱- دانایی و عقلانیتی که اشراق اصل و زیر بنای آن است.

۲- حکمت مشرقیان.

الف- حکیمان مشرق‌زمین.

ب- کسانی که حکمتشان ریشه در اشراق دارد؛ یعنی به مشرق نورهای پاک
و خالص متوجه است.

ج- فلسفه‌ای است که منشأ آن فلسفه افلاطون و حکمت نوافلاطونی حوزه
علمی اسکندریه است. در اسلام و ایران محیی و مروج این حکمت، شیخ
شهاب‌الدین سهروردی است. وی افزون بر استفاده از فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی،
از حکمت متداول در ایران خاصه فلسفه متمایل به عرفان که در آیین زردشتی بود-
و سهروردی از آن به خمیره خسروانی تعبیر می‌کند- بهره برده است..

حکمت اشراق «حکمتی است مؤسس بر اساس اشراق ... [و آن] مشاهده‌ای
وجدانی و معاینه‌ای عرفانی است که از برای انسان حقیقت وجود چنان‌که هست
پدیدار می‌گردد، چنان‌که از خورشیدی که در آسمان جسمانی طلوع و شروق
می‌کند از برای انسان حضور اشیاء آشکار می‌شود. بدین‌سان خورشید طالع و
شارق در آسمان جسمانی مثال حسی و نمودار مجازی لحظه‌ای است که در آن
نور عقلی معرفت درخشیدن می‌گیرد و بدین اعتبار است که نسبت اشراقی^(۷) بر
این حکمت اطلاق می‌گردد.» (معین: ۱۳۴۷: ۲۵)

روح حاکم بر این فلسفه و غایتی که در آن دنبال می‌شود، نوعی سفر به شرق
و استشراق یا شرق‌جویی است. اما این شرق کجاست؟ این شرق، شرق
جغرافیایی نیست. وطن آرمانی انسان‌هاست؛ همان ناکجاآباد معروف ولی

س ۵-ش ۱۵-تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی / ۹۵
ناشناخته. اما نه به این معنا که مکانی خیالی و غیرواقعی است. بلکه به این معنا
که از دایره آفاق ما بیرون است. بنابر این، سفر به شرق را می‌توان سفر به فراسو
دانست، نوعی سلوک آسمانی شبیه معراج پیامبر اسلام(ص) که در نماز هرمس
بازتابی از آن دیده می‌شود.

البته می‌توان در واژه شرق و نقطه مقابل آن غرب مفاهیم دیگری را نیز
جست‌وجو کرد. چنانچه این دو واژه در نقش نماد^۱ به کار رفته باشند، معنای
قاموسی آنها نقطه برآمدن و فرو رفتن خورشید است ولی در معنای فراقاموسی،
شرق، جنبه آسمانی وجود آدمی و غرب، وجود خاکی او است.

سهروردی بر این باور بود که موجودات دنیا از نور به وجود آمده و این انوار
به یکدیگر می‌تابند و این تابش متقابل را اشراق خوانده است. نظریه فلسفی
سهروردی این بود که هستی غیر از نور چیزی نیست و هر چه در جهان است و
بعد از این به وجود می‌آید، نور محض است. منتها بعضی از نورها رقیقند و
برخی غلیظ؛ برخی از انوار، ذرات پراکنده دارند و برخی دیگر دارای ذرات
متراکمند. بعضی از نورها ضعیفند و بعضی قوی. انسان نیز از نور است، انوار
دیگر بر او می‌تابند و او نیز به دیگران می‌تابد. وی واقعیت اشیاء را به نور تمثیل
می‌کند و تفاوت میان آنها را در شدت و ضعف نورانیت آنها می‌داند. او بر این
باور است که نوری واحد عامل آشکار شدن اشیاء است و هستی مطلق و نور
محض «نورالانوار» یا خداوند است.

ریشه‌های تفکر اشراقی سهروردی
الف- اشارات قرآنی

بدون شک سهروردی در بحث نورشناسی که محوری‌ترین بحث فلسفه

اوست، از آیات قرآن به ویژه سوره نور تأثیر پذیرفته است. از نظر او عقول و نفوس مراتبی دارند که بالاترین آنها نورالانوار (خداوند) است و نوریت همه انوار فیض نور اوست، «زیرا که او معطی حیات و بخشنده نوریت است... و در مصحف مجید آمده است: الله نور السموات و الارض، و نوریت او آن است که از بهر ذات خود ظاهر است و دیگری بدو ظاهر می‌شود. پس نور همه نورهاست و نوریت هر نیر سایه نور اوست. پس به نور او روشن گشت آسمان‌ها و زمین‌ها. آیتی دیگر: و اشرق الارض بنور ربها» (سهروردی ۱۳۸۰: ۱۸۲). در بعضی تفاسیر، «نور» از نام‌های خداوند دانسته شده است. (نوربخش ۱۳۸۳: ۴۶) چنانکه می‌فرماید «الله نُور السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». سهروردی نورالانوار را با نام‌های نور مقدس، نور محیط، نور اعلی و نور اعظم نیز خوانده است.

در دیدگاه سهروردی، «خورشید» در جایگاه و مرتبتی پس از نور الانوار قرار دارد، وی از خورشید با عنوان «هورخش» نام برده و آن را حجت حق تعالی خوانده است:

شریف‌ترین جسم‌ها هورخش است که تاریکی را قهر می‌کند. مَلِکِ کواکب و رئیس آسمان است... همه را نور می‌دهد و او از کس نور نمی‌ستاند... .
 پاکا خدایا که او را آفرید و نورانی گردانید. اوست مَثَلِ اعلی در آسمان‌ها و در زمین‌ها، زیرا که اوست نور انوار اجسام، چنان‌که حق تعالی نور انوار است از آن عقول و نفوس... .
 اوست آیتی بزرگ که ظاهر است به نورش، خفی است شرفش بر جاهلان؛ و آیت حق تعالی ظاهرترین آیات است و ظاهرترین آیات هورخش شدید است. و اوست که آیت بزرگ‌ترین است و علامه است و فاعل است به امر حق تعالی... .
 پس اوست که حی ناطق است و ظاهرتر است و اوست که حجت است بر بندگان خدا و اوست آیت توحید، زیرا که او یکی است در مرتبت. او گواهی می‌دهد به یکی و اوست که وجهت بلندتر است از آن خدا بر زبان اشراق. (سهروردی ۱۳۸۰: ۱۸۳)

سهروردی دو نیایش دارد به نام‌های هورخش کبیر و هورخش صغیر در نیایش به درگاه خورشید.

ب- حکمت مشاء

تأثیر حکمت مشائی در پیدایش مکتب اشراق غیر قابل انکار است. سهروردی با گردآوری آثار مشائین، به‌ویژه ابن‌سینا، توانست از آرای آنان در حکمت اشراق استفاده کند. حکمت اشراقی سهروردی، به تصریح خود وی، ریشه در حکمت مشرقی ابن‌سینا دارد. البته وجه تمایز حکمت اشراق از حکمت مشاء، رابطه ماهوی حکمت اشراق با نور و موضوعات عرفانی است.

ج- حکمت ایران باستان

سهروردی بر این باور بود بسیاری از حکمای ایران باستان اهل استشراق بوده‌اند و از مبادی نوریه کسب فیض می‌کرده‌اند. او دل‌بستگی خاصی به حکمای ایرانی مانند جاماسب، فرشوشتر، زردشت و بزرگمهر داشته است و خود را احیاگر اندیشه نوری آنان می‌شمارد:

«وَ كَانَتْ فِي الْفُرسِ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَغْدُلُونَ، حَكَمَاءُ فَضْلَاءُ غَيْرِ مُشَبَّهَةٍ بِالْمَجُوسِ، قَدْ أَحْيَيْنَا حِكْمَتَهُمُ النُّورِيَّةَ الشَّرِيفَةَ الَّتِي يَشْهَدُ بِهَا ذَوْقُ افلاطونَ وَ مَنْ قَبْلَهُ، فِي الْكِتَابِ الْمُسَمَّى بِحِكْمَةِ الْاَشْرَاقِ. (کربن ۱۳۸۲: ۶۰)

(در بین ایرانیان باستان گروهی بودند که به سوی حق راهنمایی می‌کردند و بدان دادگری می‌ورزیدند. حکیمانی برجسته که با مجوس شباهتی نداشتند. من حکمت نورانی و والای آنان را که مطابق روش افلاطون و اسلاف اوست در کتابی با عنوان حکمت اشراق دوباره زنده کردم.)

سهروردی پدیده‌ها را بر اساس نظام دو بنی تقسیم‌بندی می‌کند و این نوع نگرش به طور کلی و بدون آن که بخواهیم آن را با مسأله دوگانه‌پرستی ربط دهیم، ریشه در اعتقادات قدیم ایرانی دارد: فریدون نور است، ضحاک ظلمت / پر راست جبرئیل نور است و پر چپ او ظلمت / عقل نور است، بدن آدمی ظلمت. مسأله دیگری که توجه سهروردی را به فرهنگ ایران باستان نشان می‌دهد،

طرز برخورد او با اساطیر است. به طور کلی اساطیر در آثار سهروردی به دو شکل دیده می‌شوند: نخست این که او به اسطوره‌سازی دست می‌زند؛ مانند عقل سرخ که به صورت پیرمردی سرخ مو ظاهر می‌شود. دیگر این که اساطیر گذشته را در کلام خود می‌گنجانند و مباحث عرفانی و فلسفی خود را با استفاده از این اسطوره‌ها تعریف می‌کند. این دسته اسطوره‌ها بیشتر از اساطیر ایرانی انتخاب شده‌اند؛ شخصیت‌هایی مانند: کیومرث، تهمورث، فریدون، ضحاک، کی خسرو، زال، رستم، اسفندیار و سیمرغ.

سهروردی زرتشت را موحد می‌دانست و مسأله دوگانه‌پرستی در آیین

زردشت را رد می‌کرد:

... و برسد به نور تأیید و ظفر چنان که بزرگان ملوک پارسیان رسیدند؛ و ایشان از مجوس نبودند و نه ثنویان، یعنی از کسانی که خدای را دو می‌گویند، زیرا که این معتقد فاسد از گشتاسب ظاهر گشت. (سهروردی ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۵)

او آنچه را به افلاطون نسبت می‌دهد به حکمای ایران باستان نیز منسوب می‌کند؛ از جمله فریدون و کی خسرو را می‌ستاید و آنان را اهل خلسه و مشاهده انوار ملکوت و با جهان غیب و عالم معنی متصل می‌داند و برای ایشان نوعی کمال عقلی و اتصال به عالم اعلیٰ قائل است:

از جمله آن کسانی که بدین نور [کیان‌خره] و تأیید رسیدند ... ملک افریدون [بود]، آن که حکم کرد به عدل و حق قدس و تعظیم ناموس حق به جا آورد ... و ظفر یافت بدان که از روح‌القدس متکلم گشت و بدو متصل، و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را دریافت آنچه قاصدان راه یابند و بدارند از عالم علوی. چون که نفس روشن گشت از شعاع انوار حق تعالی به سلطنتی کیانی بر نوع خویش حکم کرد... و سایه عدل بگسترانید بر جمله معموره و از علوم بهره‌مند شد... و علم را نشر کرد و عدل بگسترانید و شر را قهر کرد... (همان، ج ۳: ۱۸۶)

کیخسرو مبارک که تقدس و عبودیت را بر پای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلیٰ عروج کرد و متعش گشت به حکمت حق تعالی

س ۵-ش ۱۵-تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سه‌روری / ۹۹
و انوار حق تعالی او را پیدا شد و پیش او باز آمد و معنی کیان‌خره دریافت و آن روشنی‌ای
است که در نفس قاهر پدید آید. (سه‌رودی ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۷)

د- حکمت الهی یونان

سه‌رودی خلاف فیلسوفان پیشین که تنها به ارسطو توجه ویژه‌ای داشتند، شیفته
فیثاغورث و امیدکلوس، هرمس و افلاطون بود، تا حدی که افلاطون را پیشوای
حکمای اشراق می‌داند.

هرمس کیست؟ الف- عطارد (تیر) ب- سیاره مشتری ج- ادريس پیامبر
د- نام سه نفر از حکمای یونان^(۸)

اسطوره هرمس

در اساطیر یونانی «هرمس» پسر زئوس و مایاست. مایا مادرش از نمف‌ها و
خدایانوست. زئوس به صورت پنهانی و به دور از چشم همسرش هرا، با مایا
رابطه داشت. مایا در غاری تنها زندگی می‌کرد و با دنیای خارج ارتباط
نداشت. هرمس در همان غار تنهایی به دنیا آمد، ولی برعکس مادرش اهل
معاشرت و پر حرف بود.

او یک بار پنهانی قن‌داق خود را باز می‌کند و از غار بیرون می‌زند. لاک‌پشتی
را می‌گیرد و از لاک آن چنگ می‌سازد و با آن سرود تولد خود را می‌نوازد. سپس
تمام روز را در فکر می‌دزدد گاوان آپولو به سر می‌برد. شبانگاه دوازده ماده گاو،
صد گوساله و چند گاو نر می‌دزدد و برای گم کردن رد پا کفش چوبی بزرگی
می‌سازد و روی شن‌ها به اسکی می‌پردازد و گاوان را به غاری می‌برد. آتشی
می‌افروزد و دو گاو نر برای خدایان قربانی و بقیه گاوها را در غار مخفی می‌کند.
آن‌گاه به شکل مه به غاری که زادگاهش بود، بازمی‌گردد و در قن‌داقش می‌خوابد.
آپولو، خدای خورشید، می‌داند که هرمس این کار را کرده است، ولی
نمی‌تواند ثابت کند. به زئوس شکایت می‌کند. زئوس از رفتار پسرش تعجب

می‌کند، ولی چیزی به او نمی‌گوید.

هرمس چوبدستی یا عصایی دارد که در بالای آن دو بال و دو مار به هم پیچیده قرار دارند. او افسون‌های خود را به یاری این عصا جاری می‌سازد. تصویر او را در حالی که کفش و کلاه بالدار پوشیده است، مجسم می‌کنند.

نماز هرمس

سهروردی در کتاب *التلویحات* نماز شگفت‌انگیز هرمس را به این ترتیب نقل کرده است:

قَامَ هَرْمِسُ يَصَلِّي لَيْلَةً عِنْدَ شَمْسٍ فِي هَيْكَلِ النُّورِ، فَلَمَّا انشَقَّ عَمُودُ الصَّبْحِ فَرَأَى أَرْضاً
تَخَسَّفَتْ بَقَرَى أَطْرَافِهِ؛ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا فَهَوِيَ هَوِيًّا فَقَالَ يَا ابْنَ نَجْنِي عَنْ سَاحَةِ جِيرَانِ سَوْءٍ،
فَنُودِي أَنْ اِعْتَصِمِ بِحَبْلِ الشُّعَاعِ وَاطْلَعْ إِلَى شَرَفَاتِ الْكُرْسِيِّ؛ فَطَلَعَ، فَأَذَا تَحْتَ قَدَمِهِ أَرْضٌ وَ
سَمَاوَاتٌ. (سهروردی ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۸)

یک شب هرمس در معبد نور در حضور خورشید به نماز ایستاد، صبحدم زمینی تاریک را مشاهده کرد که با روستاهای اطرافش مورد خشم خداوند قرار گرفته است. در این هنگام بانگ برآورد که ای پدر! مرا از این همسایگان بد برهان! پس ندایی به گوشش رسید که به ریسمان شعاع چنگ بزن و به عرش برآ، وقتی بالا رفت، زمین و آسمان‌ها زیر پای او بودند.^(۹)

هرمس نزد اقوام مختلف و در هر سرزمین به عنوان رب‌النوع یا پیامبر و پیک آسمانی مورد احترام و گاه پرستش بود و با نام‌های گوناگون خوانده می‌شد. گاه با میترا (ایزد مهر) تطبیق داده می‌شد و گاه با تیر (بهرام) یا هرمز یا هوشنگ، در مصر طاط خوانده می‌شد. در اساطیر رومی مرکور، نزد یهود، اخنوخ و نزد مسلمانان، ادريس نام داشت. بعدها به رب‌النوع حکمت، طب، کتابت و معماری تبدیل شد. نیز از تعیین طول عمر او به ۳۶۵ سال چنین برمی‌آید که به نظر قدما، او یک قهرمان شمسی بوده است. هرمس بدون مرگ جهان را ترک کرد و در شمار جاودانان قرار گرفت.

س ۵- ش ۱۵ - تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سه‌روری / ۱۰۱
 مسلمانان، هرمس را مؤسس حکمت و علوم، به‌ویژه نجوم و کیمیا و طب،
 می‌دانستند و بسیاری از اختراعات و اکتشافات مهم را به او نسبت می‌دادند. در
 قرن ششم با پیدایش مکتب اشراقی، تعلیم هرمس یکی از عناصر مهم حکمت
 شد و شیخ اشراق همواره نام هرمس را با افلاطون و زرتشت به عنوان مؤسسان
 حکمت و استادان خود محترم شمرده و بسیاری از تعلیمات مکتب و مشرب
 هرمسی را وارد مکتب اشراقی کرده است. شیخ او را والدالحکما می‌نامد و
 سلسله حکمای یونانی و ایرانی را مطابق طرح زیر شاگردان وی می‌شمارد: (نک:
 سه‌روردی ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۶)

↖	شیت	کیومرث	فریدون	کی‌خسرو	بایزید	حلاج	خرقانی	↘
هرمس								سه‌روردی
↙	آغازادیمون	اسکالیوس	فیثاغورس	انباذلس	افلاطون	ذوالنون	سهل تستری	↗

ه - بقایای آیین میترایسم و آیین صابئین حران
 صابئین یا حرانیان قومی بودند که در بین‌النهرین زندگی می‌کردند و تا ظهور
 اسلام ساکن مرزهای غربی ایران بودند. آنان از جمله فرهنگ‌هایی بودند که در
 انتقال دانش به جهان اسلام کمک کردند.

ابوریحان در آثار الباقیه اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ صابئیه به‌دست می‌دهد.
 وی می‌گوید:

حرانیان را که بازماندگان از معتقدان دین قدیم مغرب‌زمین هستند، [آیینی] که رومیان پس از
 مسیحیت دست از آن برداشتند، صابئین گویند. (ابوریحان بیرونی ۱۳۷۷: ۵۶)

این جملهٔ ابوریحان نشان می‌دهد که صابئین بازماندگان میترایسم یا آیین مهر
 هستند.

آیین مهر مذهبی ایرانی بود که در سرتاسر امپراطوری روم گسترش یافت و
 امپراطوران زیادی میتراپی شده بودند. پس از رسمیت یافتن مسیحیت در قرن

چهارم میلادی به وسیله امپراتور کنستانتین و مرگ ژولین، آخرین امپراتور مهری مذهب رم، میترایسم رو به خاموشی نهاد.

ابوریحان می‌گوید: بعضی از امور دینی زردشتیان از مذهب مهر و قدمای حرانیه گرفته شده است (ابوریحان بیرونی ۱۳۷۷: ۵۶). وی مذهب مهر را آیین ایرانیان پیش از زردشت می‌داند و آنها را با نام مجوس اقدمین معرفی می‌کند: مجوس اقدمین آنهایی را گویند که پیش از زردشت بوده‌اند و امروز نمی‌توان شخصی را از ایشان پیدا کرد که به گفته زردشت معتقد نباشد. (همان: ۵۷)

ابوریحان درباره عقاید صابئین می‌گوید:

تیرین و کواکب و کلیات عناصر، یعنی خورشید و ماه و سیارات و چهار عنصر، را تقدیس می‌کردند. باقی مانده‌های این طایفه در حران سکنی دارند. (همان: ۵۹)

و ادامه می‌دهد:

برای ایشان انبیاء بسیاری است که اکثر ایشان فلاسفه یونان‌اند مانند فیثاغورس جد افلاطون و هرمس. (همان)

بعضی از عقاید و باورهای بارز صابئین که به موضوع مورد اشاره این نوشتار ربط دارد، چنین است: اعتقاد به فیثاغورس و افلاطون، تعظیم خورشید، تأثیر گرفتن از آیین مهرپرستی.

نتیجه

اگر چه «خورشید» همیشه مورد توجه شاعران بوده است، اما نوع نگاه به آن در بین شاعران و نویسندگان گوناگون، متفاوت است. بعضی تنها به وصف آن پرداخته‌اند و در ورای توصیفات شاعرانه آنها، فکر و فلسفه‌ای وجود ندارد. اما بعضی برای بیان سمبلیک اندیشه‌های خود به خورشید رو آورده‌اند.

در آثار سهروردی، به‌ویژه رساله لغت موران، حضور خورشید از نظر بسامد قابل توجه است. در هفت قصه از مجموع قصه‌های ده‌گانه کتاب لغت موران، خورشید

س ۵- ش ۱۵- تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی / ۱۰۳

نقشی محوری و اصلی دارد و حضور آن در بافت متن چنان قوی و مؤثر است که با حذف آن، شالوده قصه به هم می‌ریزد. حضور خورشید در آثار سهروردی چنان قوی، پررنگ و گسترده است که می‌توان خورشید را پایه تمثیلات و حتی تفکر او به شمار آورد. اما پرسش این است که اصل و منشأ خورشیدستایی در آثار سهروردی چیست؟ در اظهارنظری نه چندان مطمئن می‌توان گفت که «هرمس» اسطوره معروف یونانی مظنه‌ای برای خورشیدستایی‌های سهروردی است؛ به‌خصوص آن که هرمس با میترا (ایزد مهر) تطبیق داده می‌شد. طول عمر هرمس ۳۶۵ سال (معادل ۳۶۵ روز یک سال شمسی) است. البته از دریچه‌ای دیگر هم می‌توان به این موضوع نگریست؛ یعنی توجه سهروردی به هرمس را ناشی از احترامی بدانیم که او برای خورشید قائل بود، نه این که خورشید را به احترام هرمس می‌ستود.

توجیه دیگر بر توجهات خورشیدی شیخ، اطلاع و آگاهی او از بقایای افکار مهرپرستان و آیین صابئین است. اگر چه این آگاهی الزاماً به معنای پذیرش افکار و عقاید آنان نیست. صابئین در تعظیم خورشید از آیین مهرپرستی متأثر بودند. بیش‌ترین احتمال برای حضور گسترده و توأم با احترام خورشید در آثار سهروردی، به باور او درباره نور معطوف می‌شود. چنان‌که گفته شد «نور» محوری‌ترین بحث فلسفه شیخ است و او در این رابطه از آیات قرآن تأثیر پذیرفته است. از نظر او عقول و نفوس مراتبی دارند که بالاترین آنها نورالانوار (خداوند) است و خورشید در جایگاه و مرتبتی پس از نورالانوار قرار دارد.

از دیدگاه سهروردی، خورشید یا هورخش ظاهرترین و بزرگ‌ترین آیت خداوند است، علامه است، فاعل است به امر حق تعالی و اوست که جهت بلندتر است از آن خدا بر زبان اشراق.

پی‌نوشت

(۱) صفیر او خفتگان را بیدار کند. : مقصود نور خورشید است.

(۲) پرواز کند بی جنبش، ببرد بی پر، نزدیک شود بی قطع اماکن: یعنی خورشید بدون بال و پر در آسمان حرکت می‌کند و بدون این که به سوی ما بیاید نورش به ما نزدیک می‌شود.

(۳) همه نقش‌های ما در اوست و او خود رنگ ندارد: نور خورشید بی رنگ است و در عین حال رنگ‌های گوناگون را در خود دارد.

(۴) مشرق است آشیان او و مغرب از او خالی نه: از مشرق برمی‌آید و در مغرب فرو می‌رود.

(۵) همه از او پر و او از همه تهی: همه از نور خورشید بهره‌مندند.

(۶) و غذای این سیمرخ آتش است: اشاره است به حرارت و گرمای خورشید.

(۷) لفظ اشراق همان‌گونه که در عالم محسوس دلالت دارد بر فروغ بامدادی و لحظه‌ای که در آن سپیده صبحگاهی در نخستین پرتو خورشید پدیدار می‌آید، در آسمان معقول جان نیز دلالت دارد بر آنی [= لحظه‌ای] که در آن نور مجرد معرفت به پیدایی می‌گراید. (فرهنگ فارسی معین: ذیل لغت)

(۸) در آثار دوره اسلامی سه هرمس مشهورند:

الف- هرمس اول یا هرمس الهرامسه؛ اولین کسی بود که با عالم افلاک آشنایی یافت. علم طب را به مردم تعلیم داد، خط را اختراع کرد، لباس پوشیدن را به مردم آموخت. خانه خدا را ساخت و وقوع طوفان را پیش‌بینی کرد.

ب- هرمس دوم یا هرمسی بابلی که بعد از طوفان در شهر بابل می‌زیست و در علم طب و فلسفه و طبایع اعداد مهارت داشت.

ج- هرمس سوم؛ در مصر زاده شد و شاگرد آغاذادیمون بود. شهرهای زیادی ساخت. درباره حیوانات کتاب نوشت. در علوم طب، فلسفه و کیمیا مهارت داشت.

(۹) رمز شناسی این عبارات چنین است:

نماز: نشانه عروج انسان به عالم بالا

هرمس: نفس ناطقه

س ۵-ش ۱۵-تابستان ۸۸ _____ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروری / ۱۰۵
درخشش پرتوهای بامدادی در افق تیره زمین: ظهور نفس ناطقه از درون جسم
خاکی.

پدر: واجب الوجود بالذات یا عقل کلی.

زمین تیره و روستاهای اطراف: بدن و نیروهای آن.

پدر: انوار عقلیه

رشته شعاع: حکمت نظری و حکمت عملی که می‌توانند انسان را به عالم بالا و
جهان نور وصل نمایند.

منابع

ابوریحان بیرونی. ۱۳۷۷. آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: دهخدا.
خاقانی شروانی. ۲۵۳۷. تحفه العراقین. حواشی و تعلیقات یحیی قریب. چ ۲. تهران:
امیرکبیر.

_____ . ۱۳۶۸. دیوان. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. چ ۳. تهران: زوار.

_____ . ۱۳۶۲. منشآت. به تصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: کتاب فرزانه.

رودکی. ۱۳۸۲. دیوان اشعار. به تصحیح جعفر شعار. چ ۲. تهران: کتاب فرزانه.

_____ . ۱۳۷۷. دیوان اشعار. به اهتمام ی. برگینسکی. چ ۲. تهران: نگاه.

سعدی. ۱۳۶۲. کلیات. به تصحیح محمدعلی فروغی. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. ۱۳۷۲. آواز پر جبرئیل. تهران: مولی.

_____ . ۱۳۶۶. عقل سرخ. تهران: مولی.

_____ . ۱۳۷۴ الف. صفیر سیمرغ. تهران: مولی.

_____ . ۱۳۸۶. قصه‌های شیخ اشراق. ویراسته جعفر مدرس

صادقی. تهران: مرکز.

_____ . ۱۳۷۴ ب. لغت موران. تهران: مولی.

_____ . ۱۳۸۰. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. به تصحیح و تحشیه

سید حسن نصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۶۶. صور خیال در شعر فارسی. چ ۳. تهران: آگاه.
عطار نیشابوری. ۱۳۶۲. دیوان اشعار. به تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
_____ . ۱۳۵۶. مصیبت‌نامه. به اهتمام نورانی وصال. تهران: زوار.
_____ . ۱۳۶۸. منطق‌الطیر. به تصحیح سیدصادق گوهرین. چ ۶. تهران: علمی و فرهنگی.

عین القضات. ۱۳۲۷. رساله یزدان شناخت. به اهتمام بهمن کریمی. تهران: فرهنگ فارسی معین.

کربن، هانری. ۱۳۸۲. روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان. ترجمه عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: اساطیر.

کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۶۸. از گونه‌ای دیگر. تهران: مرکز.

معین، محمد. ۱۳۴۷. حکمت اشراق و فرهنگ ایران. تهران: امیرکبیر.

مولوی. ۱۳۶۳. کلیات شمس. چ ۱۰. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

_____ . ۱۳۸۳. مثنوی معنوی. به تصحیح ر. ا. نیکلسون. با ترجمه و تحقیق حسن لاهوتی. تهران: قطره.

ناصر خسرو. ۱۳۸۶. دیوان. با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده. چ ۵. تهران: نگاه.

نوربخش، سیما. ۱۳۸۳. نور در حکمت سهروردی. تهران: محبی.